

یادداشت

اندیشه شاعرانه

تاملی درباره نگاه شاعرانه

علیرضا فراهانی

شعر زندگی است و زندگی شعری است که هر لحظه در حال اتفاق افتادن است. اتفاق افتادن شعر و زندگی مرهون وجود دو عنصر بزرگ هستی انسان است. یعنی : اندیشه و احساس. تمایز انسان با دیگر موجودات جهان آفرینش این است که می‌اندیشد و احساس می‌کند. می‌اندیشد تا جهان و حضور خود در جهان را درک کند و احساس می‌کند زیرا که می‌خواهد با دنیای بیرون از خود در ارتباط باشد و تاثیر بگذارد و تاثیر بپذیرد. حال شاعر به عنوان فردی که در جهان واژه‌ها زندگی می‌کند و جهان واژه‌ها در ارتباط مستقیم با اندیشه و احساس انسان قرار دارد، بیش از دیگری می‌اندیشد و احساسش حساس‌ تر و شکننده‌تر از دیگر انسان‌ها است. اندیشه و احساس شاعر او را وادار به فرو رفتن در خویش می‌کنند. در خویش فرو رفتن شاعر همانا فرو رفتن در هستی کلمات و رابطه آنها با یکدیگر است. کلمات اندیشه و احساس شاعر را به سمت خود جذب می‌کنند و خود را در آنها به نمایش می‌گذارند. این نمایش با ایفای نقش عناصر تکنیکی و تاکتیکی شعر به اجرادرمی‌آید. اندیشه به زبان وابسته است و احساس به شکل گرفتن در قالب خاص خود. اما چیزی که در این مجال قابل پرداخت و بررسی است، اندیشه شاعرانه و چگونگی شکل‌گیری آن در ذهن شاعر است.

■ **دیدن با بینایی شاعرانه**

بی شک ابتدایی‌ترین مرحله پیدایش شعر در ذهن شاعر نظاره‌کردن یا بینش شاعرانه است. بینشی که گاه به جهان درون خود است و شاعر به اعماق خود چشم می‌دوزد و گاه از طریق بینایی روزمره به جهان بیرون از خود نظاره می‌کند. ذهن شاعر برای تغذیه، محتاج بینش است. شاعر از راه دیدن به تصویر می‌رسد و تصویر همان واژه است. دکتر رضا برهانی در مقاله «الهام و کشف» که در کتاب طلا در مس منتشر شده است، می‌نویسد: «آفرینش شعر از آنجا شروع می‌شود که ناگهان در اتفاقی که نشسته‌اید دستی نامرئی چراغ را روشن می‌کند. در یک لحظه مهرچه‌را که در اتاق هست می‌بینید؛ تمام چیزهای اتاق به سوی چشم شما حمله‌ور می‌شوند و در ذهن شما خود را به ثبت می‌رسانند. ناگهان دستی نامرئی چراغ را خاموش می‌کند و شما می‌مانید و تاریکی اتاق و فقط پادهایی از چیزهایی در اتاق، که در زمان روشن بودن اتاق آنها را تماشا کرده‌اید.» این همان دیدن است، دیدن شاعرانه. دیدنی که در لحظه اتفاق می‌افتد. اتفاقی که دکتر برهانی از آن سخن می‌گوید شاید به استعاره همان جهان درونی و برونی شاعر باشد و آن دست نامرئی تلنگر ذهنی‌ای باشد که در یک لحظه شاعر را وادار به دیدگرگونه دیدن می‌کند. این دیدگرگونه دیدن شاعر یکی از همان تمایزات ذهنی اندیشه و احساس شاعر با دیگر انسان‌ها است و این دیدگرگونه دیدن همان انفجاری است که موجب به‌وجود آمدن اندیشه و احساس در ذهن شاعر می‌شود. نگاه شاعر در یک لحظه سبب تحریک اندیشه و احساس وی می‌شود.

در لحظه‌ای که شاعر در طبیعت نگاه همیشگی نیست، چیزی او را به ماورای بیانی نرم می‌برد. دکتر شفیع کدکنی در کتاب صور خیال در باب بینش شاعر نسبت به جهان پیرامون خود می‌نویسد: «تصرف ذهن شاعر در مفاهیم عادی و ارتباطات زندگی انسان حاصل نوعی بیداری اوست در برابر درک این ارتباطات. ذهن شاعر تنها ذهنی است که می‌تواند در برابر احساس ارتباطات بیدار باشد.» بیداری تصرف ذهن، همان دیدن است. دیدنی که درونمایه مفهومی چیزها را تصرف می‌کند و پس از درونی کردن آنها دست به بازتولیدشان می‌زند. اما در نگاهی دقیق تر به سخن دکتر شفיעی کدکنی درمی‌یابیم که ذهن انسان به عنوان انبار دیدن‌های شاعرانه مدماً در حال رابطه برقرار کردن با جهان‌های پیرامون خود است. ذهن شاعر در کمین ارتباطاتی که انسان با طبیعت یا طبیعت با طبیعت برقرار می‌کنند، است. البته چیزی که می‌توان به سخن دکتر شفיעی کدکنی اضافه کرد آن است که گونه‌ای از طبیعتی که ایشان از آن سخن گفته‌اند طبیعت درونی است که ارتباط شاعر با این نوع طبیعت بیشتر و پررنگ‌تر است. ذهن شاعر با دیدن این ارتباطات تغذیه می‌شود و نیروی تحرک می‌گیرد. نیروی تحرکی که ذهن از دیدن یا بینش می‌گیرد، عنصر خیال است. همان عنصر اضافه بر سازمانی که موجب تمایز نگاه شاعر با نگاه‌های انسان‌های دیگر می‌شود. دیدن نگاه خیال‌گونه است. البته بمنظور از خیال صرفاً آن معنای متوهم نیست بلکه خیال همان تفاوتی در بینش شاعرانه است که آن را به ماورای بینایی نرم می‌برد. خیال‌وارگی رمز موفقیت بینش شاعرانه است. اگر نگاه شاعر هم به دنیای پیرامون خود همانند نگاه‌های طبیعی روزمره باشد، پس تفاوتی نمی‌تواند میان مفهوم صبحت‌های روزانه انسان‌ها با شعر زمان خودشان باشد. نگاه شاعرانه در عنصر خیال اتفاق می‌افتد. طبق تمام استنادات تاریخی در باب شعر عنصر خیال یکی از اصلی‌ترین ارکان هنر شعر بوده است. عنصری که موجودیتش ابتدا در نگاه شاعر ظهور می‌کند و سپس در دیگر اجزای شعری خود را به ثبت می‌رساند. اما پیدایش عنصر خیال از بطن اندیشه‌ای که برآمده از نگاه شاعرانه است، به وقوع می‌رسد. دکتر شفיעی کدکنی در قسمتی از مباحث خود در زمینه عنصر خیال در کتاب مرجع و معتبر صور خیال اشاره می‌کند که خیال حاصل تیریه تجربه است که در نگاه شاعرانه به‌دست می‌آید. در ادامه ایشان از خیال به عنوان «تصویر یا «ایماژ» هم یاد می‌کنند که در نهایت حاصل دیدن و نگاهی می‌شود که برآمده از اندیشه و تفکر است.

گفت‌وگوی اختصاصی شرق با دکتر حسن کاهشاد

از روزگار سپری‌شده‌ی مترجم سالخورده

مه‌دی یزدانی خرم

دیدار با حسن کاشماد در طبقهٔ ۲۳ یکی از برج‌های شهرک غرب اتفاق افتاد. او که برای مدتی کوتاه به ایران آمده بود، در گفت‌وگو با روزنامه شرق به بحث دربارهٔ برخی جنبه‌های کتاب «پایه‌گذاران نثر جدید فارسی» پرداخت. در این گفت‌وگو که اولین مصاحبه کاشماد ۸۱ ساله به شمار می‌آید، تمرکز بحث بر کتاب او و جنبه‌های ادبی شخصیت‌اش قرار گرفته است، چه حسن کاشماد در حوزهٔ تاریخ و جریان‌شناسی تاریخی نیز آثار مهم و درخشانی را به فارسی برگردانده است. کتاب پایه‌گذاران نثر جدید فارسی، در واقع رسالهٔ دکترای کاشماد به حساب می‌آید که حدود پنجاه سال پیش و به زبان انگلیسی منتشر شده بود. این کتاب مهم سال گذشته و با ترجمه شخص کاشماد توسط نشر نی به بازار آمد. کاشماد که سال‌ها است در لندن اقامت دارد، در این کتاب سیر تطور نثر فارسی را در طول سالیان تجده‌گرایی و پس‌زمینه‌های آن روایت کرده است. از این مترجم و مولف نامدار، آثار فراوانی منتشر شده است که از جملهٔ آنها می‌توان به قیله عالم، سیرنابخردی و... اشاره کرد. او دربارهٔ ترجمه‌اش از کتاب استالین مخوف می‌گوید: «ترجمه این کتاب تلخ و سخت بود. این کتاب کفاره گناهان جوانی‌ام در حمایت از حزب توده بود. منی که با گرامافون به میدان اصلی آبادان می‌رفتم و در رثای استالین سرود انترناسیونال پخش می‌کردم. من کفاره این کار را با ترجمه این کتاب تلخ و تکان دهنده پرداختم.» حسن کاشماد بعد از پایان این گفت‌وگو تهران را به مقصد لندن ترک کرد.

■ جناب دکتر کاشماد مسیر زندگی شما مسیر پرفراز و نشیبی بوده است، اگر می‌شود به شکل مختصر این روند را روایت کنید.

من به سال ۱۳۰۴ در اصفهان متولد شدم، تحصیلات مقدماتی و متوسطه‌ام در همان شهر بود. بعد از گرفتن دیپلم ادبی به تهران و دانشکده حقوق رفتم و بعد از به اتمام رساندن دوران لیسانس در شرکت نفت استخدام شدم. حدود یک سال در آبادان کار کردم و بعد به اهواز، از آنجا مسجدسلیمان و دوباره به اهواز منتقل شدم. این روند بود تا وقایع ۲۸ مرداد. من فعالیت دست چپی داشتم و با وجود اینکه فعالیت‌های من آنچنان اهمیت نداشت اما در خانه من (که از شرکت نفت گرفته بودم و خانه بزرگی بود) مسئول مخفیانه بودن این موضوع گویا قضیه از چشم تشکیلات امنیتی حکومت پوشیده نمانده بود، چون در روز ۲۸ مرداد به خانه من ریختند. خوشبختانه من خانه نبودم، دوستان جرم کردند که هر چه زودتر برو. من خود را به تهران رساندم و در تهران مرحوم حسن رضوی مدیر امور اداری شرکت نفت (که دوستی‌ای هم با صادق هدایت داشت و اهل قلم هم بود) من را به صورت انتقالی استخدام کرد و یک سال و اندی در تهران بودم و بعد هم وسایلی مهیا شد که به انگلستان بروم. در انگلستان از طرف دانشگاه کیمبرج برای تدریس فارسی دعوت شدم در همان حال که فارسی تدریس می‌کردم، برای گرفتن دکترای خود هم تلاش کردم. بعد از پنج سال هم دوره تدریس تمام شد و هم دکترایم را در ادبیات گرفتم و بعد به ایران بازگشتم. سال‌ها در ایران بودم. شرکت نفت مرا به لندن منتقل کرد و بعد از بازنشستگی وقت خود را بیشتر به ترجمه و تالیف گذراندم.

■ شما به گرایش‌های چپ اشاره می‌کنید. به قول دوستی در آن سال‌ها اکثر شخصیت‌های فرهنگی و اصولاً باسواد جامعه ایرانی گرایش‌های چپ داشتند نسل شما آیا مجذوب ساختار مضطرب حزب توده شده بود یا واقعا برای دغدغه‌های ذهنی شما هم جذباتی فکری داشت؟

ساختار منظم و مرتب آن حزب به جای خود ولی دلایل دیگری هم داشت. من این دلایل را در مورد خودم و دوستم شادروان شاهرخ مسکوب توضیح می‌دهم. ما هر دو تازه به تهران آمده بودیم. به دانشگاه رفتم و اتاقی هم اجاره کردم. یادمی‌آورم روز اولی که من و شاهرخ وارد سراسری دانشکده حقوق شدیم با فریادهای آقایی به نام حائری (که بعدها بیشتر شناختم‌اش) بهمیدیدم از چپ‌های تند است) روبه‌رو شدیم. ما تازه از شهرستان آمده بودیم. هر دو ریشه‌های مذهبی داشتیم. خود من در یک خانواده مذهبی رشد کرده بودم جدید است بدانید که نام‌خانوادگی اصلی من «میرمحمد صادقی» است و تبدیل شدن آن به نام خانوادگی کاشماد از شیطنت‌های ایام جوانی است که دیگر تا امروز باقی مانده... در هر حال ما دو نفر با این صحنه روبه‌رو شدیم که آقای حائری روی پله‌های سراسری دانشکده حقوق ایستاده بود و دستش را به سوی جمعی که ایستاده بودند مشت کرد و فریاد زد: «دنیا چه بخواد چه نخواهد رو به کمونیسم می‌رود» من و شاهرخ تا آن روز این حرف‌ها را نشنیده بودیم! کنجکاو شدیم، رفتم و آرام آرام جزوه‌ها و کتاب‌های حزب توده را گرفتم و با دنیای دیگری روبه‌رو شدیم. اما در پاسخ شما بگویم در آن دوره غیر از حزب توده تشکیلات سیاسی دیگری وجود نداشت. این حزب حرف‌هایی می‌زد که عجیب برای نسل جوان فرینده تازه‌بود و همه را جلب می‌کرد. در عین حال آدم‌هایی در این حزب بودند که برای نسل ما چهره‌هایی دوست‌داشتنی داشتند. شاهرخ خیلی زودتر از من به حزب پیوست ولی من تا سال‌های بعد از تحصیلم هم هنوز عضو حزب نشده بودم و فقط سمپات بودم. حزب توده یگانه چیزی بود که جوانی با سوادهای بزرگ و آرزوهای وطن‌دوستانه می‌توانست به عضویت آن درآید. احزاب دیگر آن دوران مانند حزب سیدضیا یا حزب قوام‌السلطنه بیشتر احزابی بودند که بر محور یک شخصیت خاص به وجود آمده بودند و تنها به منافع آن شخص و پیروانش فکر می‌کردند. اما حزب توده تنها حزب آن دوره بود که حرف‌های اساسی می‌زد و برای اصلاح مملکت برنامه داشت. شعارهایی مانند نان برای همه، بهداشت برای همه و... در آن دوره جذاب و فرینده بود بنابراین خیلی‌ها را به خود جذب کرد.

■ در آن دوره شخصیتی وجود دارد که در سیر فکری بسیاری از اعضای نسل شما- منظورم چهره‌های فرهنگی و هنری است- تاثیر داشته است. مرتضی کیوان به عنوان یک جوان توده‌ای از جمله چهره‌هایی است که در متمایل کردن بسیاری از آدم‌های علاقه‌مند به ادبیات، تاریخ، فرهنگ و... به اندیشه‌های چپ تاثیر فراوانی دارد. همان‌طور که می‌دانید او بر شادروان مسکوب هم تاثیر فراوانی گذاشت آیا این اتفاق



می‌خوردند؟

من خوشبختانه یا بدبختانه مدت کوتاهی بعد از کودتا که اوضاع خیلی آشفته بود از ایران خارج شدم. در آن ایام حلقه محاصره هر روز تگ‌تگ‌تر می‌شد و من به چشم می‌دیدم می‌شدیم که دوستان و وابستگان چپ دستگیر می‌شدند. من منتظر بودم تا نوبت‌ام برسد که ناگهان یک کنگره بولی سینا پیش آمد. پروفیسور لیدی از دانشگاه کیمبرج در این کنگره شرکت کرده بود و به دنبال معاونی برای خود برای تدریس فارسی در آن دانشگاه بود. دست سرنوشت این‌طور رقم خورد که آن شخص من باشم و در پنج سالی که در انگلیس بودم کاملاً از ماجراهای حزبی و بگیر و ببندها دور بودم.

■ آقای کاشماد، یک تئوری خاص در ایران مطرح شد مبنی بر اینکه ما به دلایل خاص تاریخی اجتماعی فعلاً نیازمند ترجمه هستیم و پیروان این نظریه ترجمه را اصل قرار داده و تالیف در بسیاری زمینه‌های فرهنگی فکری را آن چنان مناسب میزان درک انسان ایرانی از جهان ندانستند. با توجه به حجم آثار شما که اکثر آن ترجمه است و کمتر اثر تألیفی در آن دیده می‌شود می‌خواهم بپرسم این روند آیا با استعانت از منابع میزان درک انسان ایرانی از جهان تفاوت دارد؟

■ آقای کاشماد، یک تئوری خاص در ایران مطرح شد مبنی بر اینکه ما به دلایل خاص تاریخی اجتماعی فعلاً نیازمند ترجمه هستیم و پیروان این نظریه ترجمه را اصل قرار داده و تالیف در بسیاری زمینه‌های فرهنگی فکری را آن چنان مناسب میزان درک انسان ایرانی از جهان ندانستند. با توجه به حجم آثار شما که اکثر آن ترجمه است و کمتر اثر تألیفی در آن دیده می‌شود می‌خواهم بپرسم این روند آیا با استعانت از منابع میزان درک انسان ایرانی از جهان تفاوت دارد؟

■ در کتاب شما، درباره نویسندگان مهم دوره جدید ادبیات ایران بحث می‌شود. بالطبع یکی از این چهره‌ها جمال‌زاده است. نگاه شما به او و آثارش به غیر از یکی بود، یکی نبود، انتقادی و گاه منفی است. به‌طور مثال مهم‌ترین نقدها را به نثر او وارد می‌کنید، سؤال من این است که در کتاب شما در کدام‌زاده است و حامیان فراوانی دارد؟ آرای شما با برخورد تند او یا حامیان‌اش مواجه نشد؟ اصلاً جمال‌زاده این نظرات را خواند؟

اول این را بگویم که من با جمال‌زاده آشنایی شخصی داشتم. او با پدرزن بعدی من یعنی آقای حیدرعلی امامی (که در زمان رضاشاه وکیل مجلس بود) دوست دوران کودکی بود. من وقتی در نوشتن کتاب به دوره جمال‌زاده رسیدم یک سفر به ژنو رفتم. وقتی میهمان‌اش شدم و به او گفتم، چنین نقشی‌ای دارم و در ضمن همشهری هم هستیم بین ما گونه‌ای دوستی به وجود آمد. همان جا به او گفتم، ممکن است همه آنچه را که می‌خواهم درباره شما بنویسم، مگر این‌ها را با شما در میان بگویم. اما او با صراحت گفت: حتماً حتماً، داد که «آمده‌ام از شما گاه بکنم» حدس زدم که او حتماً کتاب را خوانده. بعد هم گفت: «کتاب شما را با لذت می‌خوانم».

وقتی به ایران برگشتم دوباره به شرکت نفت رفتم و مشغول کار شدم. در همان سال اول یک روز در اتاق باز شد و مردی داخل آمد و گفت: «من متفق کاطمی هستم» و ادامه داد که، «آمده‌ام از شما گاه بکنم» حدس زدم که او حتماً کتاب را خوانده. بعد هم گفت: «کتاب شما را با لذت می‌خوانم».

وقتی به کیمبرج رفتم و به تدریس زبان فارسی مشغول شدم می‌بایست ادبیات کلاسیک و نو ایران را مرور چندباره‌ای می‌کردم. از همه مهمتر رساله دکترای من هم باعث دو چندان شدن این تحقیقات شد. آن زمان فکر کردم که ادوار براون استاد پیشین دانشگاه کیمبرج تاریخ ادبیات فارسی را تا ۱۹۲۴ نوشته است و از آن سال به بعد کسی چیزی درباره ادبیات معاصر به ویژه نثر جدید فارسی ننوشته است. آن زمان کسی در خارج صادق هدایت را هم نمی‌شناخت، چه برسد به آل احمد، تقی مدرسی یا افغانی و... پس شروع به مطالعه آثار نویسندگان جدید کردم تا رساله دکترایم را در این زمینه بنویسم. اگر چیز متفاوتی در این کتاب می‌بینید، به این خاطر است که از یک سو ادبیات کلاسیک تدریس می‌کردم و از سویی دیگر در حال خواندن منابع و آثار برای نوشتن پایه‌گذاران... بودم. تحقیقات من بین سال‌های ۱۹۵۴ تا ۱۹۵۹ انجام شد. کتاب را همان‌موقع نوشتم و بعد در سال ۱۹۶۶ انتشارات کیمبرج اظهار علاقه کرد که کتاب را چاپ کند و کرد.

گزارش خبری

افق‌های تازه در شاهنامه

ایستا: جلال خالقی مطلق استاد دانشگاه هامبورگ و مصحح شاهنامه، محمدعلی اسلامی ندوشن استاد دانشگاه و شاهنامه‌پژوه و شیرین بیانی عضو هیأت علمی دانشگاه تهران با حضور در جمع برخی از استادان و دانشجویان دوره‌های کارشناسی ارشد و دکترای زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز به پرسش‌های آنان درباره فردوسی و شاهنامه پاسخ دادند. در آغاز، منصور رستگار فسایی استاد بخش زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز با تأکید بر اهمیت و محور نقش شاهنامه فردوسی در کاوش‌های محققانه درباره زندگی و فرهنگ حال، گذشته و حتی آینده ایرانی گفت: نگرش به شاهنامه به عنوان گنجینه‌ای بزرگ و سند اصالت و هویت مردم ایران، دو زاویه مختلف دارد. از سویی باید به اندیشه و فرهنگ اصیل نهفته در شاهنامه نگریست و از سوی دیگر باید زبان و بیان فردوسی را مورد توجه قرار داد. اسلامی ندوشن از زاویه نخستین به شاهنامه نگریسته و دستاوردهای ارزشمند نیم‌قرن مطالعه و کاوش‌های محققانه‌او در شاهنامه، امروز از بهترین راه‌های شناخت و فهم بهتر شاهنامه است. آنچه او از سفر به نییای شاهنامه به ارمغان آورده، افق‌های تازه‌ای به روی ما می‌گشاید تا نه تنها شاهنامه، بلکه فرهنگ و ادبیات ایران را بهتر و بیشتر بشناسیم.

او گفت: این شناخت دقیق و محققانه، حس احترام و ستایش ما را نسبت به ایران و ایرانی برمی‌انگیزد. از سوی دیگر، خواش و بررسی شاهنامه برای دست یافتن به چنین شناختی همیشه نیازمند دسترسی به نسخه‌ای دقیق و منیع از شاهنامه است که خوشبختانه تلاش‌های ۳۰ ساله خالقی مطلق، ما را به این هدف نزدیک ساخته است. پس از سال‌ها که شاهنامه توسط غیرایرانی‌ها تصحیح و عرضه شده است، خالقی مطلق با همتی بلند و نگرشی دقیق و عالمانه شاهنامه را تصحیح کرده و دغدغه شناخت و دستیابی به متنی را که به نسخه اصلی نزدیک‌تر باشد، از بین برده است. پس از سخنان رستگار فسایی، میهمانان آن نشست در گفتار کوتاهی با اظهار خشنودی از حضور در شیراز به عنوان یکی از مهم‌ترین قطب‌های فرهنگی ادبی ایران، بر اهمیت توجه به شاهنامه- این سند هویت و اصالت ایرانی – تأکید کردند. خالقی مطلق در پاسخ به این‌که کار تصحیح شاهنامه توسط شما، چقدر به طول می‌انجامد و آیا ذوق و سلیقه ندوشن از این کار موثر بوده است؟ گفت: اگرچه به دست آوردن نسخه‌ای برابر با اصل نسخه شاهنامه خیالی خام است، اما باید متنی تهیه شود که از نظر اعتبار، میان کهن‌ترین نسخه موجود و نسخه مفقود اصلی قرار بگیرد. من حدود ۲۵ تا ۵۰ نسخه متعلق به سده‌های هفت تا ۱۰ هجری را بررسی کردم و با انتخاب ۱۵ نسخه و ترجمه عربی بندلاری و براساس نسخه فلورانس (۶۱۴ هجری) کار تصحیح انتقادی شاهنامه را با روشی خاص در تصحیح و ضبط نسخه بدل‌ها آغاز کردم. تاکنون شش دفتر از این تصحیح به چاپ رسیده است و دو دفتر باقی‌مانده نیز در مرحله چاپ است. در کنار این تصحیح، علاوه بر مقالاتی که درباره مشکلات متن شاهنامه نوشتم، یادداشت‌هایی نیز فراهم کرده‌ام که تاکنون سه دفتر از این یادداشت‌ها به چاپ رسیده، یک دفتر در مرحله چاپ و دیگری در دست تألیف است. البته در تصحیح دفتر ششم و هفتم از شاهنامه به ترتیب محمود امیدسالار و ابوالفضل خطیبی می‌باری داده‌اند. ذوق و سلیقه شخصی من به این ترتیب در روش تصحیح من در تائیر گذاشته است که کوشیدم شاهنامه را براساس ضبط کهن‌تر تصحیح کنم، حتی اگر از نظر ما ذوق و براساس زبان و زمان آفرینش آن بنگرد و تصحیح کند؛ نه براساس سلیقه مخاطب امروز اثر. نسخه اساس کار من (فلورانس) در دستیر و ابیات الحاقی مصون نیست. اما در مجموع، نقاط قوت نسخه فلورانس بیشتر است.

من بارها عیوب این نسخه را هم برشمردم. البته نسخه فلورانس فقط نیمی از شاهنامه را دربرمی‌گیرد و من برای نیمه دوم از نسخه لندن (۶۷۵ هجری) استفاده کردم. اسلامی ندوشن هم در پاسخ به دانشجویی که مقایسه شاهنامه و ایلیاد هومر را از او خواسته بود، گفت: ایلیاد هومر معروف‌ترین حماسه دنیاست و هنوز بنیاد غرب حتی نام قهرمان‌های آن را بر سفینه‌های فضایی می‌گذارد تا پیوند و ارتباط قطع نشود. شاهنامه و ایلیاد از جهات گوناگون قابل مقایسه‌اند؛ ایلیاد جوهر تمدن غربی است و شاهنامه جوهر تمدن ایرانی. در هر دو اثر، سرنوشت بشر سروده شده است. کشش‌ها و کشمکش‌های روح انسانی، آن‌گاه که در مقابل هم قرار می‌گیرند و سلسله حوادث را به وجود می‌آورند، از مشابهات اقوام مختلف هستند. هر دو کتاب، حدیث جنگ است؛ چرا که پایه زندگی بشر بر نزاع و رویارویی با خود و دیگران است که به مرور زمان به تمدن تبدیل می‌شود. شاهنامه و ایلیاد دو اثر است که در آن زمان است. همین بیان‌شادی‌ها، آرزوها و مصائب مردم است که باعث شده آنها خود را در آفرینش شاهنامه سهیم بدانند تا جایی که گاه ایاتی به آن الحاق کرده‌اند. شیرین بیانی – استاد تاریخ دانشگاه تهران – نیز در سخنانی با اشاره به پیوند نزدیک ادبیات و تاریخ، آثار ادبی را یکی از منابع مهم مطالعه و تحقیق در تاریخ ایران دانست که در این میان، اهمیت و ارزش شاهنامه بر هیچ مورخی پوشیده نیست. از سوی دیگر دانشجویان ادبیات نیز برای شناخت و بیشتر آگاهی باید با نامان آفرینش اثر از لحاظ تاریخی به خوبی آشنا باشند.